

پروژه مخالف رنج :

مقدمه : این گفتگو در مورد رنج بردن و چگونگی رهایی از آن است. من پیشنهاد می کنم که رنج و عذاب را در سراسر جهان از بین خواهیم برد. به نوادگان ما با تغییراتی که برای بهبود سلامتی آنها از نظر ژنتیکی و از پیش برنامه ریزی شده ، الهام می گیرد که حتی از اوج تجربیات ما در امروز هم بالاتر خواهند بود . ابتدا ، می خواهم این موضوع را مطرح کنم که اولاً چرا لغو اساس بیولوژیکی تجربیات ناخوشایند ، درد و رنج روانی همانند رنج جسمانی از نظر فنی امکان پذیر است ؟ دوم می خواهم از ضرورت عقلی و وجدانی پروژه مخالف درد و رنج حمایت کنم ، خواه سودمند گرای اخلاقی داشته باشد و خواه نداشته باشد . سوم می خواهم استدلال نمایم که تکامل و تحول در بیوتکنولوژی به این معنی است که روزی حتماً این اتفاق خواهد افتاد ، گو اینکه با سرعتی که باید باشد ، نیست !

۱) چرا این پروژه از نظر فنی امکان پذیر است ؟

متأسفانه عاملی که درد و رنج را از بین نمی برد ، یا به تنهایی قادر به انجام این کار نیست ، طرح اصلاحیه اجتماعی _ اقتصادی ، رشد تشریحی اقتصادی یا پیشرفت تکنولوژیکی در حد معمول و یا هر یک از نوشداروهای سنتی را برای حل و رفع بیماریهای جهان است . بهبود محیط خارجی تحسین آمیز است ، اما چنین بهبود و اصلاحی نمی تواند مسیر پرزحمت ما برای نیل به لذت را بالاتر از محدوده ژنتیکی معینی برساند و آنرا درجه بندی و تنظیم کند . نتایج مطالعات نشان می دهد که از نظر ارثی و موروثی در زندگی بین تندرستی و بیماری ، نقطه یا مرحله ای وجود دارد که همه موجودات و انسان ها حول محور آن در نوسان هستند . این نقطه عطف یا مرحله بحرانی بین افراد متفاوت است . این امکان برای ما وجود دارد که از شدت این نقطه یا مرحله بحرانی بکاهیم ، البته به قیمت تحمل استرس طولانی مدت ، اما تنظیم مجدد آن به این سادگی نیست . میزان خودکشی به ویژه در زمان جنگ کاهش می یابد . شش ماه بعد نوعی بیماری فلج رایج می گردد . مطالعات نشان می دهد که میزان نارضایتی و افسردگی نسبت به زمان قبل از آن مرحله (فاجعه) نه کمتر بوده و نه بیشتر .

متأسفانه تلاش برای ساخت یک جامعه ایده آل نمی تواند به این محدوده بیولوژیک فائق آید . خواه این تلاش برای ساختن یک مدینه فاضله (جهان ایده آل) ، سیاست چپ و راست ، بازار آزاد یا سوسیالیست ، مذهبی یا دنیوی ، تکنولوژی برتر مربوط به آینده باشد و یا اینکه فقط سرمان به کار خودمان گرم باشد . حتی اگر آنچه را که آینده نگران سنتی درخواست کرده اند ، ارائه شود مثل جوانی ابدی ، ثروت مادی نامحدود ، آزادی ، هوش برتر ، نانوتکنولوژی ملکولی و مشابه آن .

هیچ گونه مدارک و شواهدی وجود ندارد که کیفیت ذهنی ما به طور چشمگیری از کیفیت زندگی پیشینیان شکارچی ما پا فراتر بگذارد و یا اینکه بدون جنبه مزد و پاداش خود را غنی سازیم ، از یک مرد قبیله نشین گینه امروزی بهتر باشیم . حتی این ادعا هم به سختی قابل اثبات است ، زیرا تجهیزات اسکن های پیچیده اعصاب وجود ندارد ، اما شاخص های پریشانی روانی و میزان خودکشی آن را تأیید می کند . انسان های پیشرفت نکرده هم هنوز دستخوش طیف احساسات داروینی می شوند ، که دامنه این رنج ها از دردهای وحشتناک تا ناکامی های کم اهمیت می باشد مثل : غمگینی ، اضطراب ، احساس بیم و مانند آن . مفهوم زندگی برای آنها فقط همین است : انسان بودن چه معنی دارد ؟ بعضی از حالت های آگاهی ناخوشایند هنوز هم وجود دارد چون آنها از نظر ژنتیکی انطباق پذیر و سازش پذیر بودند . هر یک از احساسات سازنده درونی ما ، یک نقش عدالت دهی و تعیین مسیر در گذشته تکاملی ما داشته است . آنها رفتارهایی از ما را ارتقاء می دهند که فراگیری ژنهای ما را در محیط نیاکان مان تقویت کرده است ، پس اگر با دست کاری در محیط خارجی نتوانیم رنج بردن را کاهش دهیم ، پس برای حل این مشکل چه باید کرد ؟ در اینجا از سه طرح مهم نام می بریم که به ترتیب اعتبار از جنبه جامعه شناسی به قرار زیر است :

الف) وایرهدینگ (تحریک مراکز لذت در مغز)

ب) داروهای لذت آور (داروهای سازنده " یوتوپیا " یا مدینه فاضله)

ج) درمان های ژنتیکی (با تأکید روی مسئله تحول در تکثیر یا تولید در پروژه کودکان)

اکنون به شرح مطالب می پردازیم :

الف) وایرهدینگ (تحریک مراکز لذت در مغز)

وایرهدینگ یا تحریک مستقیم مراکز لذات مغزی از طریق الکترودهای کاشته شده امکان پذیر می باشند و تحریک درون مجسمه ، یا هیچ تحمل روانی و ذهنی را نشان نمی دهد . یعنی اثر پاداش دهی (لذت بری) آن پس از دو دقیقه درست به اندازه دو روز احساس لذات فراهم می سازد . وایرهدینگ به دیگران صدمه ای نمی رساند . فقط یک ردپای اکولوژیکی مختصری از خود بر جای می گذارد . درد جسمانی و روانی را دور می کند . برای مقام و شخصیت انسان زیان کمتری از مثلاً روابط جسمانی دارد . باید پذیرفت که دستیابی به وایرهدینگ در طول زندگی برای بسیاری از افراد اندوهگین یک جاذبه و حالت رویایی است . اما باید ببینیم در مورد پذیرش این پدیده از دیدگاه فنی چه مخالفت هایی وجود دارد . خوب، این پدیده یک راه حل ثابت و تکاملی نیست . مخالفت های گسترده و همگانی در مورد رد یا قبول آن وجود خواهد داشت . این پدیده رفتاری، باروری و پرورش را افزایش نمی دهد . طرفداران این پدیده چه انسانی و چه غیرانسانی نمی خواهند کودکانی مثل خود بپروراندند . لذت ، خوشی و سعادت یکنواخت و بدون تبعیض در قالب و لباس وایرهدینگ به طور موثر پایانی برای تجربیات انسان ها خواهد بود . حتی اگر

به طور جهانی گسترش یابد ، تحریک مستقیم مرکز پاداش مغز ، باعث از بین بردن حساسیت اطلاعاتی محرک های محیط اجتماعی خواهند بود .

فرض کنید ما بخواهیم مجدداً هوشیار شویم یا به تدریج هوشیارتر شویم باید یک راه را انتخاب کنیم . عوامل هوشیار سازنده ساختار انگیزه ای دارد که براساس پاره ای از بیماری ها ، پایه گذاری شده است . شبیه خصوصیات افرادی که در طول عمرشان غمگین و اندوهگین هستند . انتخاب دیگر ما این است که حالت تطبیق اطلاعات ذهن و مغز را بپذیریم که در زیر به شرح آن می پردازیم :

در واقع خارج شدن از حالت وایر هدینگ ممکن است سریع انجام شود ، در آینده بسیار دور انسان نمی تواند (در حالتی که در اوج لذت مثلاً لذت جسمی است) چیزهای ناخوشایند و دنیوی را از روی سوپر کامپیوترهای غیر ارگانیک یا پروتزهای روباتیک خارج سازد و از بین ببرد یا اگر سرخوشی جنسی نباشد ، احتمالاً بعضی از حالات ذهنی ایده ال که به سادگی قابل بهبود نیستند، نمود پیدا می کنند.

اما من تصور می کنم تصمیم عاقلانه این است که برای دستیابی به هر دو هدف (شادی بهتر و هوش بهتر) تلاش کنیم حداقل تا زمانی که از مفاهیم ضمنی کارهای خود آگاه هستیم . ضرورت اخلاقی وجود ندارد که حالات شادی و لذت را به حداکثر برسانیم، به همان روش که رنج و عذاب را از بین می بریم . لازم به تذکر است که در خالی کردن مطالب از روی کامپیوترهای غیر ارگانیک ، پروتزها و روباتها ، درد محسوس ذهنی را تجربه نمی کنند ، یا حداقل نیاز ندارند که تجربه کنند ، حتی اگر ساختار آن ها این امکان را بدهد که از محرک های زیان آور اجتناب کنند یا به آن واکنش نشان دهند . این عدم رنج بردن غیر ارگانیک با کامپیوترهای موجود امری بدیهی است . همان طور که خاموش کردن کامپیوتر شخصی کسی مشکل اخلاقی ایجاد نمی کند ، یک روبات سیلیکون می تواند برای اجتناب از اسیدهای فاسد کننده ، برنامه ریزی شود بدون اینکه صدمه ای ببیند یا دروغی را تجربه کند . این مسئله قابل بحث است که آیا یک سیستم کامپیوتری با یک ساختار کلاسیک وجود دارد که هوشیار باشد ؟ من تردید دارم ! اما بر روی نقش خالی کردن نوار تأثیری نمی گذارد . مگر اینکه کسی دلیل بیاورد که بافت ذهنی رنج و درد برای هر سیستم که قادر به اجتناب از محرک های مضر میباشد ، ضروری است .

ب) گزینه دوم برای ریشه کن کردن درد ، استفاده از داروهای طرح تضمین آینده است . در دوران تکامل دارو پس از دوران طب ژتومیک امکان دسترسی به طرحی درست از داروهای نشاط آور قابل دستیابی خواهد بود و طول عمر ، سلامتی کامل بدون عوارض جنسی را فراهم می سازد . منظور از داروهای نشاط آور و ایده آل در اینجا به طور خلاصه بیان می شود . چنین داروهایی می توانند در اصل سلامت

مغزی ، احساس همدلی و زیبا شناختی و شاید سلامت معنوی و روحانی را در برگیرد ، البته نه اینکه فقط به طور یک بعدی جویای لذت و بی بند و باری اخلاقی باشد . در اینجا از شادی آورهایی که بازخوردهای منفی مغز را فعال می سازد ، صحبت نمی کنیم و همین طور در مورد داروهای سطحی که جنبه مخدر دارد و ارضاءکننده یک دنیای جدید و پرزرق و برق است و نه داروهایی که موجب هیجان غیر قابل کنترل می باشند . این داروها باعث از بین رفتن بینش اصلی، بزرگ نمایی بیش از حد و تکامل ایده ها می باشند .

آیا می توانیم داروهای شگفت انگیزی ارائه کنیم که تندرستی واقعی را بر یک اساس پایا و استوار ضمانت نماید و کار پر زحمت مربوط به کسب لذت را با تضمین کیفیت بالاتر در زندگی برای همگان درجه بندی نمائیم ؟

بسیاری از مردم به کلمه دارو حساسیت دارند و از آن اجتناب می کنند . برای آن ها در خصوص داروهای مضر و مهلک خیابانی امروزه ، مشابه آن ها تداعی می شود ، با این وجود حتی دانشگاہیان و روشنفکران جامعه ما از داروهای "اتیل الکل" که اصطلاحاً به آن ها داروهای خاموش و غیرموجه می گویند، استفاده می کنند.

اگر مصرف دارو شما را به طور موقت شاد یا گیج می کند و این از نظر اجتماعی مورد قبول است ، پس چرا داروهایی برای خوشحال تر کردن و باهوش کردن انسان ها به طور دائم و برای همیشه تولید نمی کنند؟ هر کس ترجیح می دهد که همه داروهای شادی آور (به شکل محدود اما مهم) یک نوع و مشابه هم باشند ، مثل نیکوتین که مغز مصرف کننده ، سطح بهینه مصرف آن را به خوبی می داند . البته این دارو در مصرف بالا باید تحت کنترل پزشک قرار گیرد . در مورد استفاده از راه حل های دارویی تله ها و دام های فراوانی در سر راه وجود دارد . من تصور می کنم از نظر فنی بتوان بر آن ها غلبه نمود ، گر چه در حال حاضر به این موضوع نمی پردازیم .

موضوع عمیق تر و مهم تری وجود دارد . اگر اساساً چیزی نادرست و یا حداقل غیر کافی وجود نداشت ، با حالت هوشیاری موجود که در طی تکامل روزگار به ما ارث رسیده است ، ما زیاد مایل به تغییر آن نبودیم، حتی زمانی که ناخوشایند نیست . هوشیاری و آگاهی هر روزه ما با چیزی که ما اوج تجربه می دانیم مقایسه می شود . آگاهی روزمره ما در حالتی انطباقی است که به ژنهای ما کمک می کند تا نمونه های بیشتری از خود در دشت های آفریقا به جا بگذارد . سؤال این است که به عنوان پیش فرض چرا باید به طور نامشخص آن را حفظ کنیم؟! چرا طبیعت انسان را با اصلاح کد ژنتیکی آن تغییر ندهیم ؟

این فاصله گرفتن از راه حل های دارویی و طبی ممکن است خیلی سریع باشد . داروهای یوتوپیایی یا به عبارتی سازنده مدینه فاضله ممکن است همیشه برای کنترل معکوس و مناسب هوشیاری سودمند باشد و

من فکر می‌کنم داروهایی از این قبیل طراح یک ابزار ضروری برای کشف تفاوت‌های نامتجانس یک ذهن هوشیار خواهد بود. اما بهتر نبود اگر همگی ما با یک زمینه ژنتیک از سلامت برتر روانی متولد می‌شدیم تا اینکه نیاز به درمان داشته باشیم؟! آیا جدی‌ترین پیشنهاد مخالفین رنج و درد ارائه ترکیبی از داروها به همه کودکان از زمان تولد است و پس از آن این ترکیبهای مخدر را برای بقیه عمرمان مصرف خواهیم کرد؟

۲) راه حل‌های ژنتیکی وجود دارند که درمان جسمی و ریشه‌ای را در بر می‌گیرند. امروزه گروه اقلیتی وجود دارد که همیشه غمگین و افسرده هستند اگر چه میزان افسردگی در آن‌ها متفاوت است. مطالعات بر روی دو قلوهای دو تخمکی و تک تخمکی این نظر را تأیید می‌کند که درجه زیادی از بار ژنتیک برای افسردگی وجود دارد. برعکس افرادی هستند که طبیعت خوش بین دارند. به غیر از این افراد تعداد اندکی هستند که به عقیده روان‌پزشکان انسان‌های شادی هستند. این افراد هیجان زده، دیوانه یا مبتلا به اختلال روانی دو قطبی نیستند، اما طبق معیارهای زمان خود بیش از حد خوشحال هستند. اگر چه گاهی اوقات خوشحال‌تر از دیگران هستند. افراد هیجان زده واکنش درست و انطباقی به محیط خود نشان می‌دهند، در واقع آنها از نظر شخصیتی، فعال و پرانرژی هستند، اخلاقی و سود بخش می‌باشند حتی وقتی سرشار از خوشی و لذت هستند این خوشحالی را از دست نمی‌دهند. اکنون به عنوان یک تمدن کامل اگر ما بپذیریم که از نظر ژنتیکی هیجان زده شدیم تا سیستمی انگیزشی را به طور کامل با تغییرات انطباق سلامتی و تندرستی بپذیریم، چه می‌شود؟ اساساً با توجه درک لذت جویی و خوشی به عنوان پایه ژنتیکی این پروژه آیا ممکن است بپذیریم که چند کپی از ژنهای ارتقاء دهنده هیجان زدگی و ترکیبات آل و محرک‌های تنظیم کننده آن ژن‌ها به آن کپی‌ها اضافه کنیم که تعادل حیاتی و لذت کنجکاو را از بین نمی‌برد، اما آخرین نقطه لذت را به سطح بسیار بالایی ارتقا می‌دهد؟ در اینجا سه نکته وجود دارد:

اول: این درجه بندی مجدد ژنتیکی ممکن است تأیید کننده نوع دیگری از حالت پایداری و یکپارچگی باشد، باید یادآوری شود که افراد شاد تر و مخصوصاً افراد تحریک پذیر، نوعاً به دامنه وسیع تری از محرک‌های بالقوه نسبت به افسرده‌ها پاسخگو هستند. آنها بیشتر شخصیت جستجوگر دارند. اگر رفتار آنها موجب گرفتار شدن در وضع غیر مطلوب زندگی بشود، این حالت هم شامل جامعه پیشرفته می‌شود و هم فوق انسانی.

دوم: هیجان زدگی جهان ممکن است مثل یک آزمایش بزرگ به نظر برسد، البته این طور است، اما تولید مثل جنسی یک آزمایش است. مثل قمار یا ورق بازی. ما با ژنهای خودمان درگیر بازی‌های ژنتیک می‌شویم. ژنها را ترکیب کرده (برمی‌زنیم) و بعد تاس می‌اندازیم. بیشتر ما انسان‌ها از دیدن کلمه "انرژی" یا "نژاد برتر" شانه خالی می‌کنیم، اما این کار ظالمانه و بدون مهارت انجام می‌شود. جفت‌های آینده خود را انتخاب می‌کنیم، تفاوت این است که در چند دهه بعد والدین آینده قادر خواهند بود بیشتر عقلانی عمل کنند و مسائل تصمیمات تولید مثل خود خواهند بود. تشخیص پیش از کاشت، روزمره می‌

شود. رحم های مصنوعی ما را از محدودیت های کانال تولد انسانی خلاص می کند و انقلابی در علم تولید مثل جایگزین لاتاری قدیمی داروین خواهد شد. سؤال این است که آیا یک انقلاب تناسلی که به وقوع می پیوندد، در آخر چه نوعی از آن و چه نوعی از هوشیاری چه نوع انسانی را در نهایت می خواهیم ایجاد کنیم؟

سوم: آیا این انقلاب تناسلی، حق ویژه افراد ثروتمند در غرب می شود؟ احتمالاً، اما نه برای بلند مدت. تأخیر کوتاه بین تولید گوشی های تلفن همراه و پذیرش جهانی آن ها با تأخیر ۵۰ ساله بین تولید و پذیرش جهانی رادیو و تأخیر و فاصله ۲۰ ساله بین تولید و نفوذ جهانی تکنولوژیهای مربوط به تلویزیون را مقایسه کنید. فاصله بین تولید اولیه و پذیرش جهانی تکنولوژیهای جدید، سریعاً کاهش می یابد. سپس همینطور هم مسئله قیمت ها مهم است. به هر حال یکی از مزایای تنظیم و درجه بندی منظم ژنتیکی پروژه خوشی و لذت به جای لغو آن روی هم رفته، حداقل برای آینده قابل پیش بینی این است که معیارهای عملی دارد. اضطراب، گناه و حتی افسردگی می تواند بدون احساسات اولیه نامطبوع حفظ شود، همانطور که امروزه آن ها را درک می کنیم. ما می توانیم مشابهاً عملی و تابعی از نارضایتی را حفظ کنیم. موتور پیشرفت و تشخیص و بصیرت را محافظت نماییم و بینش وحی را که در جنون خوشی موجود نیست مدنظر قرار دهیم. حتی اگر درجه خوشی و لذت افزایش زیادی یابد و یا حتی مراکز مشوق ما از نظر جسمی و تابعی تقویت شود. اصولاً هنوز این امکان وجود دارد که ساختار اولویت های خود را محفوظ بداریم. اگر شما موتزارت را به بتهون، یا فلسفه را به رشته مشابه دیگر ترجیح می دهید، پس می توانید هنوز این اولویت و درجه بندی را حفظ کنید. حتی اگر درجه لذت و شادی در شما بسیار تقویت شده است.

اکنون شخصاً فکر می کنم بهتر بود ما ساختار ترتیب اولویت های خود را تغییر می دادیم. ما معقول شدن مجدد احساس را باید دنبال کنیم. تکامل از طریق انتخاب طبیعی ما را به شدت مستعد شکل دادن همه حالات "اولویت های غیرعادی" می کند که به خاطر استفاده از ژنهای خودمان هم به خودمان و هم به دیگران صدمه می زند. چنگیزخان را به یاد بیاورید، او می گوید: "بزرگترین شادی، دور نمودن دشمن است." ... تا او را با حضور خود به حرکت درآورید، شهرهای او را به خاکستر تبدیل کنید ... تا کسانی را که عاشق او هستند به گریه بیندازید و همسران و دختران او را در آغوش بگیرید.

اکنون به من گفته می شود دانشگاهی ها آنقدر هم بد نیستند، اما حتی زندگی دانشگاهی مشکلات بی حسابی را در لباس مجلل خود دارد. حس رقابت برای مقام و شغل، برتری جنس مردها، بازی "دوز" که بازیگران زیادی دارد.

بسیاری از رفتارهای ما که به آنها اولویت می دهیم، نتایج زشت و زننده دارد و بعضی حالات ذهنی را منعکس می کنند که از نظر ژنتیکی در محیط اجدادی، حالت انطباقی دارند، در عوض بهتر نیست که کد های معیوب ژنهای خودمان را باز نویسی کنیم!؟

در اینجا درجه و میزان خوشی را که از نظر ژنتیکی افزایش می یابد، مورد توجه قرار داده اند، با این وجود برتری بیولوژیک یک احساس بدین معناست که به عنوان مثال خواهیم توانست توانایی خود را برای ابراز همدلی افزایش دهیم... عصب های انعکاس دهنده تقویت شوند، اقداماتی صورت گیرد تا ماده "اکسیتوسین" بیشتر تراوش نماید تا باعث شود حس اعتماد و خونگرمی و اجتماعی بودن افزایش یابد. همین طور می توانیم علائم روحانی و حس زیبایی و خوشرویی را بین افراد مشاهده کنیم، و حتی قادریم نظام راون شناختی "بیانگرهای انسانی" را در آنها تنظیم نمائیم. از یک دستگاه اطلاعاتی، چیزی که برای یک واکنش انطباقی، انعطاف پذیر و هوشمندانه در جهان مورد انتظار است تأکید و اشاره مطلق ما به مقیاس خوشی و لذت نیست، بلکه از نظر اطلاعاتی به تفاوت ها حساس هستیم. در واقع نظریه پردازان اطلاعات "اطلاعات" را به عنوان "تفاوتی" تعریف می کنند که یک تفاوت را می سازد. بنابراین یک بار دیگر تأکید می کنم که این "معقول شدن مجدد احساسات" امری اختیاریست یعنی از نظر فنی امکان پذیر است که شناخت حسی را حفظ کنیم و تعدادی از اولویت ها را (نه همه آنها را) که موجودند، نگه داریم.

سه موردی که برای پروژه درد و رنج معرفی کردم: وایرهدینگ، داروهای گوناگون و مهندسی ژنتیک که به طور دوجانبه حالت انحصار به خود ندارند، آیا آنها جامع و کامل هستند؟ گزینه های مناسب و قابل دوام دیگری نمی شناسم.

بعضی انسان شناسان معتقدند که ما روزی می توانیم در کامپیوترهای غیرارگانیک، اسکن شویم، رقمی شویم، آپ لود شویم و بالاخره مجدداً برنامه نویسی گردیم. خوب، شاید! من تردید دارم، اما در هر صورت این پیشنهاد، رنج و درد موجود در زندگی ارگانیک را حل نمی کند مگر اینکه مرحله به اصطلاح مخرب "آپ لود" بر روی کامپیوتر به صورت یک پروژه باشد - شبیه مسئله گزینه "هولوکاست" که قصد ندارم در اینجا بررسی کنم.

(۱) چرا باید اتفاق بیفتد:

فرض کنید که در چند قرن آینده ما با این قدرت های "شبه خدایی" بر احساسات خود چیره شویم. همچنین فرض کنید که نقش علامت دهی از طریق تنظیم مجدد می تواند تغییر کرده و عوض شود یا از طریق ریختن کارهای روزمره یا مطالب ناخوشایند بر روی پروتزها و سوپر کامپیوترهای غیرارگانیک و یا از طریق کاهش الکترودها و یا شاید حذف کلی بعضی از عواطف غیرمطلوب مثل حسادت. چرا همه باید مخالف درد و رنج باشیم؟ اگر شخصی بدنبال درآمد از نوع کلاسیک باشد حتماً پروژه بردگی را دنبال می کند. پژوهشگری به نام بنتهام "حامی اصلاح گران" که بیوتکنولوژیست نیز بوده می گوید: انسان برای اینکه فسخ و لغو درد و رنج را بپذیرد، لازم نیست که حتماً بدنبال سود از نوع کلاسیک باشد، اما همه سودمند گرایان کلاسیک نباید پروژه لغو بردگی را پذیرا باشند. بنتهام حامی اصلاحیه اجتماعی و قانونی

است که همانطور که ادامه می یابد و پیش می رود اصلاحیه مورد نظرش بزرگتر و باشکوه تر می شود . او قبل از دوره علم بیوتکنولوژی و ژنتیک فعالیت می نمود .

در مورد یک بودائی بسیار روشنفکر نیز ، پروژه نبود بردگی باز هم دنبال می شود ، بودائی ها که در میان مذاهب جهان منحصر به فرد هستند از برتری و تقدم درد و رنج در جهان زنده تبعیت می کنند . آنها ممکن است فکر کنند که مسیر محقق و پیشرو ، یک مسیر مطمئن تر به نیروانا را نشان می دهد تا مهندسی ژنتیک ، اما برای یک بودائی سخت است که علیه بیوتکنولوژی در صورتی که آن را مفید بداند ، موضع بگیرد . بودائی ها به آرامش درد و رنج از طریق انقراض و سرپوش گذاشتن به میل و خواسته توجه می کنند . با این وجود حائز اهمیت است که این سرپوش گذاشتن بر میل و اختیار از نظر فنی اختیاریست و ممکن است به جامعه ای راکد و ایستا منجر شود . در عوض این امکان وجود دارد که درد و رنج را از بین برده و همه آرزوها و امیال را داشته باشیم .

متقاعد کردن پیروان اسلام و سنت یهودی - مسیحی بیشتر چالشزا است ، اما پیروان آنها علی رغم هنجارهای موجود در شواهد و مدارک تجربی معتقدند که خداوند قطعاً مهربان و بخشنده است . بنابراین اگر انسان فناپذیر بتواند سلامت و وجود عواطف را از نظر شناخت حسی در ذهن مجسم کند به نظر ادعایی کفرآمیز می رسد و خداوند در حیطه خیرخواهی خود بسیار محدود می شود . بیشتر فیلسوفان معاصر ، سودمندگرایان کلاسیک یا بودائی یا خداپرست نیستند . چرا یک پلورالیست اخلاقی باید پروژه مخالف بردگی را به طور جدی در نظر بگیرد ؟ در اینجا می خواهیم جمله ای را از شکسپیر بگوییم : " هرگز فیلسوفی وجود نداشت که بتواند دندان درد را تحمل کند . (نقل از نمایشنامه هیاو برای هیچ از شکسپیر ، نقش لئونارد) . وقتی کسی با درد جسمانی آزاردهنده مواجه می شود همیشه در این شک است که چقدر می تواند وحشتناک باشد .

وسوسه انگیز است که تصور کنیم دردهای صرفاً " روانی " مثل تنهایی ، خواسته نشدن ، احساس بیم و ترس ، غصه ، اضطراب و افسردگی نمی توانند به عنوان دردهای شدید جسمانی و بی رحم باشند . با این وجود بالغ بر هشتصد هزار نفر در جهان هر ساله به علت ناراحتی روانی جان خود را از دست می دهند . این مطلب به این معنی نیست که چیزهای دیگر مانند هنر ، دوستی ، عدالت اجتماعی ، حس خوشرویی ، ترویج برتری شخصیت ، و از این قبیل جزء صفات بارزش نیستند . اما وقتی ناراحتی جسمانی شدید یا روانی در زندگی خود شخص و یا در زندگی کسی را که دوستش می داریم ظاهر می گردد ، در می یابیم که این درد شدید نیاز به مراقبت فوری دارد . اگر پس از اینکه دست شما لای در گیر کرد ، احساس درد کردید و بعد از آن کسی به شما گفت به چیزهای خیلی خوب و بدون درد و رنج و غم فکر کن ، به او حق می دهید .

مسلماً اینکه اگر شما پس از یک رابطه عشقی (جنسی) پریشان خاطر و غمگین باشید برای شما تداعی نمی شود که چه روز زیبایی را خارج از خانه گذرانید! خوب درد شدید یا ناراحتی روانی در صورتی که

ادامه داشته باشد به یک اولویت و فوریت تبدیل می شود به طوری که تمام جنبه های زندگی شخص را تحت الشعاع قرار می دهد ، خوب پس از آن چه ؟ وقتی مصیبت سپری می شود، پس چرا زندگی قبلی به روال عادی برنگردد؟

علوم طبیعی به فرضیه " دیدگاهی از ناکجاآباد " گرایش دارد . یک نگرش ادراکی از دید خداوند . علم فیزیک به ما می گوید که فلسفه " نه اینجا و نه حالا " از بقیه فرضیه ها بهتر است . چون همه واقعاً مساوی و حقیقی هستند . علم و تکنولوژی بدنبال آن است که قدرت شبه خدایی را در کل زندگی جهانی به ما بدهند تا با این دیدگاه شبه خدائی خود را همسو کنیم .

استدلال من اینست که وقتی فردی دردی یا غصه ای مشابه غصه ما تحمل می کند ، درد و غصه او هم در اولویت و فوریت در نظر گرفته شود . درست مثل اینکه این درد و غصه از آن خود ما است و یا از آن کسی است که دوستش داریم . همدستی هم از موضع قدرت می آید . قدرت های شبه خدائی ، مسئولیت های شبه خدائی را ایجاب می کند . بنابراین وجود درد و رنج در دویست سال قبل ممکن است وحشتناک بوده باشد . اما مشخص نیست که چنین درد و رنجی از دیدگاه عقلی ، غیراخلاقی نامیده شود چون در آن زمان امکاناتی نبوده و لذا اقدامی نمی توانسته صورت گیرد . اما به لطف بیوتکنولوژی اکنون این امکان موجود است یا به طور خلاصه وجود خواهد داشت ، طی چند قرن آینده درد و رنج از هر نوع ، اختیاری خواهد شد .

اگر شما سوداگری کلاسیک نیستید ، بهتر است به مزیت تنظیم مجدد نقش " لذت و شادی " توجه کنید تا اینکه به جستجوی ساده " افزایش شادی برتر " پردازید .

شما حداقل یک نسل شاهد حفظ معماری و ساخت اولویت های ما بوده اید . تعریف مجدد پروژه " شادی و لذت " می تواند با برنامه ارزشمند فعلی شما سازگار و منطبق گردد . در نتیجه حتی اموری با عنوان " سودمند گرایبی اولویت " بیمار می تواند تطبیق داده شود . در واقع کنترل بر احساس بدین معنی است که شما می توانید پروژه هایی در زندگی فعلی را به طور موثرتر دنبال کنید .

اما در مورد ساختار شخصیت پذیرای درد و رنج چطور ؟ نیچه (دانشمند آلمانی) می گوید : آنچه مرا خرد نمی کند ، قوی تر می کند . به نظر می رسد این عبارت جا به جا نوشته شده است !! در شرایط مساوی و برابر، افزایش میزان لذت و شادی ، انگیزه را تقویت می کند ، ما را از نظر روانی قوی تر می سازد ، در عوض وجود حالت اندوه در بلند مدت منجر به ایجاد یک سندرم که باعث بیچارگی، اندوه و ناامیدی است می شود . من با صراحت پوچ گرایان را مورد خطاب قرار نداده ام ، منظورم ذهن گرایان یا شک گرایان که همه ارزش ها را موضوعات ساده عقیدتی می نامند است، و اینکه هر کسی نمی تواند به طور منطقی یک "باید" را از یک "است" نتیجه بگیرد .

فرض کنید من خود را در درد و رنج می یابم ، چون دستم روی اجاق یا بخاری داغ است ، حتی اگر معتقد باشم که باید دستم را از روی اجاق بردارم با وجود اینکه از قانون "استنباط منطقی" پیروی نمی کند، باز هم سوختگی دست نقش تحریک کننده دارد . اگر کسی تصور علمی جهان را به طور جدی در نظر بگیرد ، پس هیچ چیز از نظر هستی شناسی ممتاز یا خاص نیست . یا در مورد فرضیه "اینجا و حالا" و یا "من برتر شده" می باشد ، خیال یک باطن خود پسند ، حقه ای از دیدگاهی است که توسط DNA خودپسند طرح شده است . پس من اشتباه می کنم اگر در غم و اندوه به سر برم . اگر دردمند بودن اشتباه است ، برای همه کس و در همه جا اشتباه است .

(۲) چرا اتفاق می افتد ؟

از نظر فنی امکان پذیر است ، جهانی بدون درد و رنج حتی شگفت انگیزتر از ساخت بهشت خواهد بود. اما مجدداً چه می شود. ساخت یک مکعب هزارمتری از پنیر چدار از نظر فنی امکان پذیر است . چرا یک جهان فارغ از درد و رنج می خواهد به وجود بیاید ؟ شاید یک تفکر و اندیشه همراه با آرزوست . شاید بپذیریم که بیولوژی درد و رنج به طور قطع تا ابد حفظ خواهد شد . نظر متضاد و برعکس این است که انسان اگر با پروژه ضد درد و رنج چه موافق باشد چه مخالف ، ما به سوی انقلابی تولیدی گام بر می داریم به نام "کودکان دارای طرح" . والدین آینده به زودی خصوصیات کودکان آینده خود را انتخاب خواهند کرد. ما در شرف تحول فلسفه پس از داروین هستیم . نه به این معنی که در فشار انتخاب ، شدت کمتری همراه خواهد بود . اما تکامل دیگر کورکورانه یا تصادفی نخواهد بود . دیگر انتخاب طبیعی وجود نخواهد داشت . ترکیب ژنتیک نوزادان آینده مان را انتخاب می کنیم . "آلل ها" و ترکیبات آن را در پیش بینی نتایج انتخاب کرده و طراحی می کنیم . در برابر مولکولهای آلل کثیف و نامطلوب مقاومتی بعمل خواهد آمد و همچنین در برابر آلل هایی که در گذشته و در زمان اجداد ما سازگار و انطباق پذیر بودند نیز ایستادگی خواهد شد.

متأسفانه این یک بحث جدی و مهم نیست . اما تصور کنید که شما تنظیم ژنتیکی (خلق و خو) را انتخاب می کنید . یعنی نقاط ژنی کودکان آینده در چه زمینه هایی خواهد بود ؟ امکان دارد شما طرفدار شادی مادام العمر نباشید ؟ اما بخش عمده ای از والدین قطعاً می خواهند کودکان شاد را انتخاب کنند . در آغاز کار پرورش و تربیت آن ها شادی آور است . صادقانه بگویم که بیشتر والدین در بیشتر فرهنگ ها تمایل دارند که کودکانشان خوشحال و شاد باشند . امکان دارد در این امر تردیدی به وجود آید که همه می گویند برای بچه های ما شادی و لذت تنها چیزی است که اهمیت دارد . بسیاری از آن ها بیش از حد جاه طلب هستند ، در شرایط برابر و مساوی ، شادی علامت موفقیت است . احتمالاً منبع نهایی تکامل این است که : چرا ما به شادی کودکانمان ، مثل شادی خودمان اهمیت می دهیم .

البته بحث انتخاب والدین قطعی نیست ، هنوز معلوم نیست چه تعدادی از والدین در آینده وجود خواهند داشت که انتخاب تولید مثل آزادانه را بخواهند. قبل از اینکه تکنولوژی ریشه ای و اساسی راه خود را در مورد تصمیمات کنترل تولید مثل به ما تحمیل نماید ، یک جمعیت شبه فنا ناپذیر چگونه می تواند به طور قطعی در یک محیط فیزیکی محدود تکثیر شود؟ اما حتی در صورتیکه کنترل متمرکز تصمیمات تولید مثل به صورت حالت استاندارد و "فرم" در آید و تولید مثل کم گردد ، فشار انتخاب در مقابل "ژنوتیپ" دارویی ابتدایی ، شدید خواهد بود . بنابراین تصور این موضوع که آیا ساختار جوامع آینده اجازه تشکیل خلق یا ایجاد یک نسل دارای خلق و خوی افسرده و مضطرب را خواهد داد نیز مشکل است ، یا اینکه فقط به یک نسل پر از آسیب های طبیعی و ضریب هوشی عقب افتاده فکر کنیم .

حیوان های غیر انسان :

تاکنون به در و رنج یک نوع یا گونه توجه کرده ایم ، این محدودیت از پروژه مخالف درد و رنج منطقه ایست . از نظر تعصبات مردم شناسی ریشه عمیقی دارد . شکار ، کشتن و سوء استفاده و بهره کشی از گونه های دیگر ، سلامت فراگیر ژنهای ما را در محیط اجدادی تقویت کرده است . (در اینجا ما شباهت بیشتری به شامپانزه داریم تا با خانواده بونوبوها) پس برخلاف قبح همخوابگی با محارم ، زمینه غریزی نداریم تا شکار و سوء استفاده از حیوانات غیر انسانی را نادرست بباییم . ما در مطالعاتمان با نوعی طوطی که چند صد میلیون سال قبل با نسل ما وجه مشترکی داشته برخورد کردیم. این حیوان سن ذهنی یک کودک ۳ ساله را داشته است ! اما هنوز هم برای انسان های به اصطلاح ورزشکار مجاز است که برای تفریح و سرگرمی به پرندگان تیر اندازی کنند . اگر ورزشکاران به بچه ها و کودکان نوپا تیر اندازی کنند (کودکانی از نوع خودمان) آن ها را جامعه ستیزان جانی خواهیم خواند و دستگیر می گردند ! بنابراین یک تناقض وجود دارد:

داستان بالا در رسانه های جدید غالباً یک مورد وحشتناک از سوء استفاده و غفلت از کودکان انسان ها است . از یک کودک خرد ربوده شده یا مثلاً بچه های یتیم ، آواره و بی صاحب کشور رومانی ، منفورترین اشخاص از نظر ما کسانی هستند که از کودکان سوءاستفاده می کنند . و آن ها را به قتل می رسانند . با این وجود ما هر روز افرادی را اجیر می کنیم و به آن ها پول می دهیم تا آن موجودات حساس را بکشند . کشتار جمعی حیوانات انجام می شود و ما آن ها را می خوریم ، ما گوشت آنها را می خوریم با وجود اینکه می دانیم آن ها از نظر عاطفی ، عقلی و اصولی رنج می برند . حیوان های غیرانسانی که ما می کشیم یا در مزارع از آنها بهره کشی می کنیم ، مثل کودکان و نسل انسانی هستند .

از یک دیدگاه ادراکی شبه خدائی من اعتقاد دارم که به طور اخلاقی باید از سوء استفاده و آزار حیوانات غیر انسانی خودداری کنیم ، کشتن حیواناتی مثل گوسفند و خوک همان طور آزاردهنده است که کشتن

طفلی خرد. این برخلاف ادراکات اخلاقی و انسانی ما می باشد. ما نمی توانیم صرفاً به درک اخلاقی خود اطمینان داشته باشیم. این براساس تعصب های مردم شناسی است و نه فقط یک محدودیت اخلاقی، بلکه یک محدودیت هوشمندانه و ادراکی را هم منعکس می کند. هیچ تفاوتی بین انسان و حیوان و بین سفیدپوستان و سیاه پوستان، شهروند آزاد و بردگان وجود ندارد. همچنین بین مردان و زنان، یهودیان و مسیحیان، هم جنس بازان و یا علاقه مندان به جنس مخالف و ... سؤال این است که آیا این تفاوت ها نشانه تفاوت اخلاقی هم هست؟ این مهم است چون نتایج مصیبت بار اخلاقی همواره می تواند اتفاق بیفتد. وقتی ما به کشف یک تفاوت واقعی اما از نظر اخلاقی نا مربوط، بین موجودات حساس می پردازیم (به عنوان مثال به یاد بیاورید که ارسطو چگونه از بردگی حمایت می کرد! و چگونه می توانست تا به این حد کورکورانه رفتار کند) درک مستقیم اخلاقی ما دستخوش منافع ژنتیکی مسموم می شود. آن ها دیدگاهی بی طرفانه و شبه خدایی را در نظر نمی گیرند. اما هوشیاری بیشتر، ظرفیت شناسی بیشتری را برای نسل هایی با هوش برتر و همدلی بیشتر به ارمغان می آورد. آنها سوء استفاده از یک حیوان را کمتر از سوء استفاده از یک کودک زشت نمی بینند. (انحراف وحشتناک)

این درست است یا نه، قطعاً ما قصد نداریم از خوردن یکدیگر دست برداریم. تعصب شخصی ما، خیلی قوی است. ما مزه گوشت را خیلی دوست داریم، هوس گیاه خواری در همه جهان مثل رؤیای مدینه فاضله یا شهر رویایی نیست؟ شاید اینطور باشد اما در طی چند دهه آینده پیدایش غذاهای کنسروی با ساخت ژنتیکی بدین معناست که ما می توانیم از خوردن گوشت خوشمزه تر از موجود زنده امروزی لذت ببریم. بدون هیچ کشتار و بی رحمی به عنوان یک نمونه از مواد غذایی که در فروشگاه است، کنسرسیوم گوشت در محیط آزمایشگاه، در یک فروشگاه شروع به کار کرد که در ماه ژوئن سال ۲۰۰۷ در دانشگاه علوم طبیعی نروژ تشکیل شد.

گوشت را از سلول های واحد گوشتی پرورش می دادند که قطعاً قابل اندازه گیری نیز بود: مصرف انبوه جهانی آن، ارزانتر از استفاده از بقیه مواد غذایی بود. بنابراین به فرض اینکه در آینده قابل پیش بینی مسئله نقدینگی و اقتصاد بازار را حفظ می کنیم، غذای کنسروی ارزان و خوشمزه، کشتار گروهی موجودات همراه ما را جایگزین خواهد کرد.

مردم ممکن است تردید داشته باشند. آیا اکثر مردم قصد دارند غذای کنسروی "قورمه" را بخورند؟ حتی اگر ارزانتر و خوشمزه تر از گوشت حیوانات قصابی شده باشد؟ اگر گوشت و غذاهای کنسروی به درستی در بازار عرضه شوند، طعم و مزه گوشت آزمایشگاهی را به لاشه حیوانات مرده ترجیح می دهیم. پس بحث های اخلاقی در مورد رژیم های غذایی بدون کشتار حیوانی خیلی قانع کننده تر از چیزی است که امروز به نظر می رسد. با این وجود حتی اگر ما گیاهخواری را در حد جهانی داشته باشیم، قطعاً بی

رحمی وحشتناکی در طبیعت وجود خواهد داشت. فیلم های مستند از حیات وحش یک نگرش "بامبی فیلد" از جهان به ما می دهد. آیا وقتی به مدت نیم ساعت در تلویزیون شاهد مرگ حیوانات از گرسنگی یا تشنگی باشیم، چنین برنامه ای مطلوب خواهد بود؟ و یا اینکه توسط یک حیوان شکاری خورده می شوند؟ مطمئناً یک زنجیره غذایی وجود خواهد داشت. طبیعت ظالم است. اما وجود شکارچیان همیشه در مقابله با مسئله انفجار جمعیت و مصیبت هایی مانند "ماتوسیان" ضروری می باشد. اینطور نیست. اگر بخواهیم می توانیم از روش جلوگیری (تولید نسل) در مرکز تکثیر استفاده کنیم. اکوسیستم جهانی را مجدداً طراحی کنیم و ژنوم مهره داران را از نو بنویسیم تا از درد و رنج در بقیه جهان طبیعت هم خلاص شویم. به علت اینکه حیوانات نیاز به آزادی ندارند، پس به مراقبت نیاز دارند. ما وظیفه داریم از آن ها مراقبت کنیم درست همانطور که از کودکان خود مراقبت می کنیم و همانطور که از افراد پیر و معلولان ذهنی مراقبت می کنیم. این دیدگاه ممکن است به انزوا و فراموشی منتهی شود. اما تخریب محل زیست و زندگی بدین معنیست که تا اواخر این قرن آنچه را از طبیعت برای ما باقی می ماند همان پارک ها و محل زیست حیات وحش ما است. درست همانطور که جانوران جونده زنده را برای مارها در باغ وحش به عنوان غذا تغذیه نمی کنیم، فهمیده ایم که این جز وحشیگری چیزی نیست. واقعاً به بی رحمی در پارک های حیات وحش خود به بهانه اینکه جزء طبیعت است ادامه می دهیم؟ آخرین مرز در کره زمین اقیانوس است. ممکن است به نظر برسد که این یک وظیفه یا تعهدی را برای ما ایجاد می کند.

وجود کامپیوترها و تکنولوژی های نانوروباتیک بدین معناست که ما می توانیم به صورت نظری در مهندسی اکوسیستم دریایی به طور جامع و فراگیر طراحی مجدد نمائیم. در حال حاضر این طرح مهندسی مجدد، غیرممکن است. این امر تا چند دهه بعد، از نظر محاسباتی امکان پذیر خواهد بود اما به شکل رقابتی و سرانجام از نظر فنی ناچیز ولی بی اهمیت جلوه خواهد کرد. پس سوال این است: آیا ما واقعاً این کار را انجام می دهیم؟ آیا باید این کار را انجام دهیم؟ به طریق دیگر باید فضیلت کنونی داروینی را حفظ کنیم؟ در اینجا در حیطة و قلمرو تفکر و اندیشه سیر می کنیم. با این وجود انسان ممکن است به چیزی متوسل شود که "اصل خیرخواهی ناچیز" خوانده می شود. برخلاف ادعای بحث انگیز که هوش برتر، همدلی برتر را هم ایجاد می کند. طبق اصل خیرخواهی ناچیز تصور نمی شود که نوادگان و نسل های آینده ما به همان اندازه که از نظر تکنولوژی و شناختی پیشرفت خواهند کرد، از نظر اخلاقی از آنچه ما اکنون هستیم بهتر نخواهند بود.

اجازه بدهید یک مثال مادی و عینی بیاوریم که کاربرد این اصل را متوجه شویم:

اگر شما را آزاد بگذارند که تخم مرغ آزاد بخرید یا تخم مرغ کارخانه ای، بیشتر مصرف کنندگان خرید تخم مرغ آزاد را انتخاب خواهند کرد و اگر نوع کارخانه ای حتی اگر یک پنجاهم ارزانتر باشد باز هم بیشتر مردم همان تخم مرغ های آزاد (که در تولیدش ظلم و بی رحمی به کار نرفته) را انتخاب می کنند. نه

چنین نیست! ما نباید صفات زشت انسان‌ها را از قبیل: بدرفتاری، کینه، سوء نیت و پستی و دنائت را دست کم بگیریم. اما اکثر ما حداقل تعصب ضعیفی نسبت به خیرخواهی داریم. اگر هنگام فداکاری و گذشت، مثلاً یک عامل کوچک که قابل اغماض نباشد مشاهده گردد، متأسفانه باعث افت بازار فروش شود.

از نظر من اصل مطلب این است که اگر مقدار و درصد فداکاری و از خودگذشتگی در مواردی که موازین اخلاقی در آنها وجود ندارد و بی تفاوتی تلقی می‌گردد، تقریباً به صفر برسد و یا خیلی جزئی باشد، آنگاه می‌توان ادعا کرد که دامنه گسترش پروژه ضدرنج و درد به دورترین نقطه جهان هم خواهد رسید.